

پایه‌گذاران سیمتیریا بیشماران بسا رسا رسو

کیستی؟

«ای همه هستی ز تو پیدا شده»

ای آنکه ترا

درمیان مگل و «آوای خوش» و آبِ
روان یافته‌ام!

از مطالب پراکنده‌ای که در برخی کتابهای علمی و دینی، تاریخی و افسانه‌ای روزگاران گذشته برجای مانده شاید بتوان نتیجه گرفت که: آواز پرندگان، آوای جانوران، درای کاروان، زمزمه شبگردان، خداخدای اسیران، مناجات سحرخیزان، زاری درماندگان، شور و حال صوفیان، سوزوساز دلباختگان، ناله دردمندان، شیون بلارسیدگان، گذر آب روان، صدای ناپیدای اختران،

وسکوت پندآموز «دیار خاموشان»، هر یک دروزن و مایه‌ای خاص، آشکارا یا به زبان حال، ترانه می‌خوانند، و در پرده‌های گونه‌گون، برای هوشیاران جهان هستی نغمه می‌پردازند.

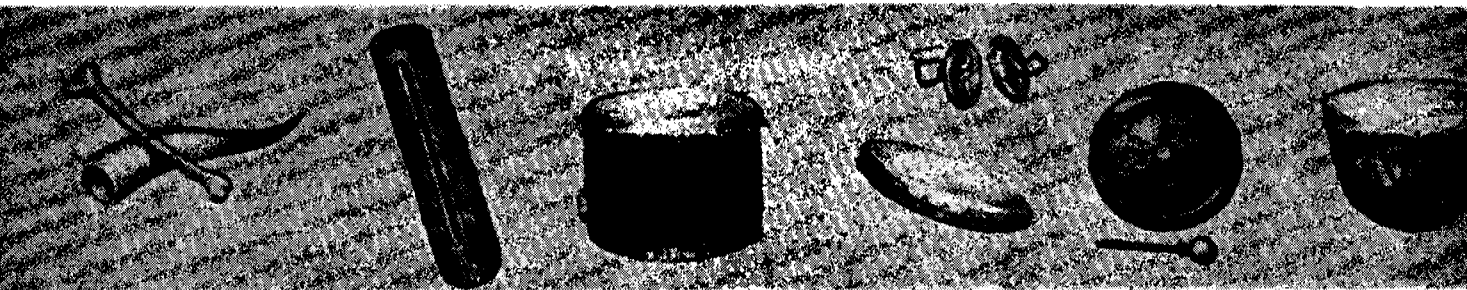
تردیدی نیست که مردم‌بیداردل از روزگاران کهن با اینگونه ترانه‌خوانی‌ها و نغمه‌پردازیهایی موجودات حقیقی و خیالی پیرامون خویش آشنائی داشته‌اند، و چه بسا که همین نواهای دردآلود، یا شادی‌آفرین طبیعی به بسیاری از جانهای بیقرار آرامش بخشیده، و به اندیشه‌های پریشان آسایش داده است. زیرا افسانه نغمه‌های گریه‌آور و خنده‌انگیز، آجیر کُن و خواب آور، که برخی از تذکره-نویسان برای نشان دادن هنرهای افسانه‌ای

مردانی چون ابونصر فارابی روایت کرده‌اند، می‌تواند از این راز پرده برگیرد که:

نغمه موسیقی گاهی گرفتاران درد بیخوابی را داروی خواب شده، و زمانی بیخبران خواب‌آلوده را به خود آورده است تا چشم دل بگشایند و بسا جهان پیرامون خویش بهتر آشنا شوند. . . .
بنابراین اگر بخواهیم برای

۱ - مضمون بالا اقتباسی است از این بیت تازی:
ومن انت یا ربی ارجبى فائتى
وجدتك بين اللحن واللورد والمائى
از سالها پیش به همین صورت در حافظه‌ام نقش شده، و گویا از احمد شوقی سخنور مصری است (خدیوچم).

سازهای کوبی از روزگاران کهن



«موسیقی» مبدایی بجوییم ، و با پایه- گذاران ساز و سرود نیک آشنا شویم ناگزیریم همه جلوه‌های آشکار و نهان هستی را - از جمادونبات، دیووفرشته - در پیدایش این غذای روح و داروی دل آدمی شریک بدانیم . چه براساس آثار برجای مانده از روزگاران کهن ، می‌توان نتیجه گرفت که موسیقی از جسم و جان خاکیان و لطف و ظرافت افلاکیان مایه گرفته است .

جماد - جسم بیجانی که حرکتش نغمه گوشنواز ایجاد کرده است ، مانند صدای چرخش دولاب یا لرزش روده خشکیده بوزینه‌ای نگون بخت که به هنگام جست‌وخیز از شاخه‌ای به شاخه دیگر ، شکمش دریده و روده‌اش میان دوشاخ درخت آویخته است ! که شرح آن بخواهد آمد .

نبات - موجودی است برزخی ، که میان جماد و حیوان جای گرفته ، پای در خاک دارد و سر بر افلاک . گاهی با نوازش باد بهاری شاخ و برگش به رقص درمی‌آید ، در این هنگام است که معراج ناپیدایش آغاز می‌شود و دیدارش برای برخی باعث درازی آرزو می‌گردد ، اما دیری نمی‌پاید که سیلی باد خزان او را از صعود بازمی‌دارد و برگ و بارش را به دست نیستی می‌سپارد . در این برهنگی و تهیدستی است که با زبان حال در گوش زنده دلان ناله می‌کند که : باز آمدنت نیست ، چورفتی ، رفتی ! این موجود بی‌زبان چون از نیستان بریده شود یا از بوستان جدا ماند ، اگر در کف هنرمندی جایی گیرد به زبان می‌آید ، نوائی خوش و آشنا سر می‌دهد و به گفته مولوی برای جانسوخندگان حکایتها روایت می‌کند .

حیوان - موجودی که زنده و مرده‌اش در پیدایش موسیقی از ارکان اصلی بوده ، پرنده‌اش انسان را با آواز خوش و دهان گرم آشنا کرده ، و

چرنده‌اش در تکامل هنر موسیقی جان وتن باخته ، پوست و روده ، و شاخ و استخوان فدا کرده است .

در تأیید این سخن اندکی از نوشته کتاب جواهرالاسمار را نقل می‌کنیم تا سهم جماد و نبات و حیوان در تکامل موسیقی روشن گردد :

«حکایت - چون «رام» به فراق قوم «= عشق» خویش «سیتا» مبتلاگشت ، در ناله وزاری به طلبش گرد عالم می‌دوید ، و هر طرفی چون باد می‌بویید . در انشای آن به درختی سایه‌دار رسید . مگر بوزینه‌ای را به وقت برجستن و هنگام بازی - از شاخی به شاخی - شکم پاره گشته بود ، و روده‌اش در میان هر دو غصن بمانده ، و از آن «نار» آوازی حزین می‌آمد ، و «زیری» خوش می‌خاست . «رام» چون از هجر یار رقیق قلب شده بود و نیازمند گشته ، رگ جانش بدان صوت بجنبید ، و درد جدائیش بیشتر گشت . چه گفته‌اند : «شراب و سماع عاشق مهجور را شیدا و رسوا کند ، و بی‌صبر و ناشکیبا گرداند» .

«بالای درخت رفت و آن کمند را فرود آورد ، و هم بر آن منوال بر سر دوچوب بیست و بزد . آوازهای پُرانواع خاستن گرفت ، تازی دیگر بر آن مزید کرد و کدوئی را هم بر سر چوب پیوستگی داد . اول پرده‌ای که پیدا کرد «رام کری» نام کرد ، یعنی «کرده رام» .

پس در هر شهر و قریه و بقعه و قلعه که می‌رسید «راگی» را که آنجا بیرون می‌آورد ، هم به نام آن موضع - چنانکه ملاری و گوجری - می‌خواند . و آن را که در فصل ربیع ساخت «بنت» گفت . همچنین سی‌وشش بانگ را ترتیب داد ...»^۲

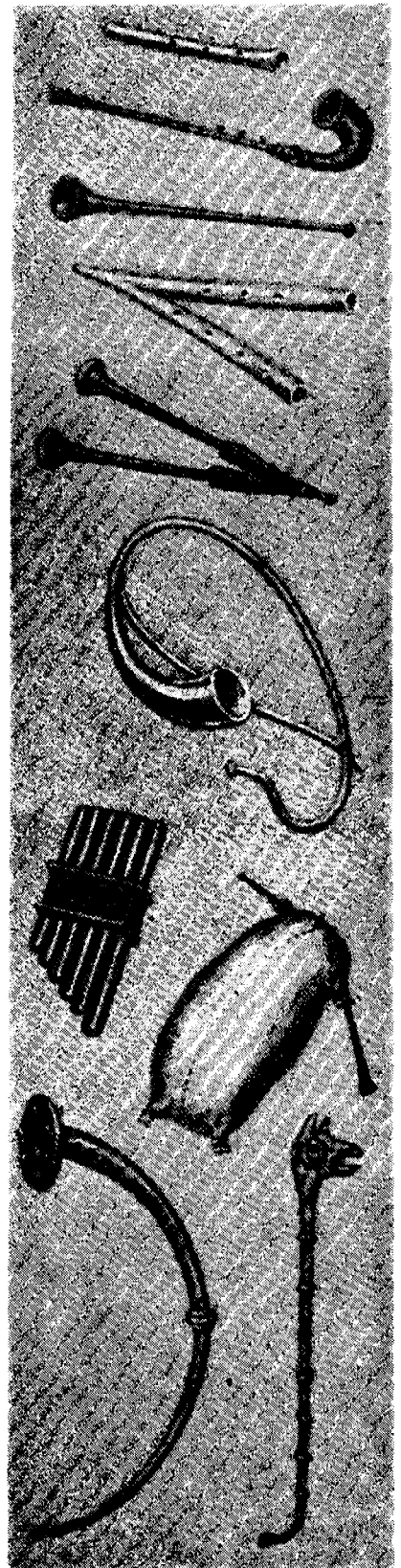
انسان - خداوند ذوق و خرد ، گل سر سبد آفرینش یا اشرف مخلوقات است ، موجودی که در عین مخلوق

بودن خالق است ، و با همه زبونی و زیردستی تاکنون هر بخشی از جهان هستی فرمانروا شده ، و می‌کوشد تا با نیروی دانش و خرد همه صورتهای ذهنی خود را در قالب‌های مادی جای دهد ، و هستی را جایگزین نیستی سازد . پس موجودی که بتواند از ابزارهای مادی صدایی آسمانی بیرون کشد کسی جز انسان نخواهد بود . اوست که در بزم و رزم و به هنگام سوگواری و نیایش دریافته که موسیقی مانند می «آنچنان را آنچنانتر می‌کند» پس به نسبت زمان و مکان و حال و هوا نغمه‌های زیرو بم سر کرده ، از آن نغمه‌ها که گاهی صوفی جانسوخته را چنان شور و حال می‌بخشد که در میان جمع سرازیا نمی‌شناسد ، و زمانی سپاهی آزاده را به گونه‌ای سرمست می‌کند که با چهره برافروخته سر می‌بازد . . .

اما این داروی شادی آفرین ، یا درمان کننده بسیاری از دردهای درونی ، از کی و در کجا در دسترس انسان قرار گرفته ؟ پرسشی است که تاکنون از پاسخ علمی و قطعی بی‌نصیب مانده . پس ناگزیر باید از عتاید موافق و مخالفی که در کتابهای دینی و مذهبی ، تاریخی و افسانه‌ای برجای مانده مدد گرفت ، آنگاه داروی نهایی را برعهده هنرشناسانی گذاشت که به همه مآخذ و مدارک دست یافته باشند . زیرا هنگامی که بحث باسند همراه باشد پژوهشگران را سودمند تواند و دیر باوران را فرصت خرده‌گیری برجای نمی‌گذارد .

آن سوی تاریخ

از چگونگی زندگی دوران غارنشینی انسانها ، جز مثنی حدس و گمان دانشوران باستان‌شناس ، و افکار و آراء طرفداران اصل انواع ، که در قرنهای اخیر اظهار شده ، چیزی در دست نداریم که روایتش بتواند حتی جانشین حکایت



و افسانه‌ای شود که هزاران سال است در میان مردم مؤمن به آدم از بهشت آمده رایج بوده و هست. زیرا باستان‌شناسان سعی دارند از اجسام برجای مانده بسی زبان، سراغ زبان آورانی را بگیرند که در دوران پیش از تاریخ می‌زیسته‌اند، و به دست حوادث برباد رفته‌اند.

اما داستان آدم و حوا چون در کتابهای دینی برای اهل ایمان روایت شده، بیشتر مردم آن را بی‌چون و چرا پذیرفته‌اند، و هنرمندان هر عصر و زمان برای محسوس کردنش رشته‌های مختلف علوم انسانی را به خدمت گرفته‌اند تا بر اساس صورتهای ذهنی خود پیرایه‌ای دلخواه براندام خیالی آن راست کنند. بنابراین نمودارهایی، که در قالب هنر و ادب و افسانه از زندگی انسانهای نخستین برجای مانده، می‌تواند راه‌دشوار این پژوهش را تا حدی هموار سازد.

پس با قید احتیاط می‌گوییم: آدمی که به قول حافظ «در فردوس برین ملک بوده و آدم گناهکار او را به این دیر خراب آباد آورده است» ناخودآگاه نخستین گام را در زمینه موسیقی با ناله ندامت برداشته است، ناله‌ای که برای جبران گناه نافرمانی ادامه یافت، تا آنگاه که سروش غیبی در گوش دل صاحبش گفت: «دوران اندوه سپری شد و لحظه شادی فرا رسید». این مژده حال او را دگرگون کرد و فریاد شادی او دومین گامی است که انسان با نیروی احساس در زمینه موسیقی به پیش رفته‌است.

شاید بتوان بر این افسانه تکیه کرد و تأثیر و نقش دیگر موجودات را در پیدایش ساز و سرود نادیده‌انگاشت، معنی این هنر را مانند دیگر هنرها تنها به مردم دل‌بیدار روزگاران کهن اختصاص داد، و به این نتیجه رسید که: در پی

گریه و زاری یا خنده و شادی انسانهای نخستین، راز جان‌نواز موسیقی از پرده بیرون می‌آفند، نیاز دردمندان و بلارسیدگان به نوحه‌گری، آن را به راه کمال می‌برد، و تقاضای مردم شاد و سرمست به این بازار پرخریدار رونق بیشتر می‌بخشد، تا آنگاه که برخی از مردم خوش صدا در مقام پیامبری خدای جای می‌گیرند، و گروهی ترانه‌خوان گرم دهان و نرم حنجره با نغمه‌های دردآلود یا شادی آفرین خود جایگزین پزشکان و پیشوایان اجتماع می‌شوند.

از آدم تا داود

در متن کهن تورات افسانه آدم و فرزندانش به گونه‌ای روایت شده که در سراسر آن شادی و اندوه، پیروزی و شکست، امید و نومیدی با هم دیده می‌شوند، و مناجات با پروردگار تنها وسیله‌ای که پیامبران و پارسایان در سایه‌اش از آرامش دل برخوردار می‌گردند، و هر یک پیروان راستین خود را با آن سرگرم می‌سازند.

همین نیایشهاست که گاهی برای دل‌باختگان و درد آشنایان داروی آرامش‌بخش شده و زمانی رنگ دیگر پیدا کرده تا صوفی «یک دست جام باده و یک دست زلف یار» هوس کند، و در این راه چنان پیش برود که گوید:

چون من همه معشوق شدم عاشق کیست؟
این راه و روش در میان فرزندان آدم
ادامه پیدا می‌کند تا نوبت به داود «سالار مغنیان» می‌رسد.

این پادشاه یا فرستاده خدای، پس از آنکه در صحبت خاک‌نشینان با هنر نغمه و سرود آشنا می‌شود، دیری نمی‌پاید که در کار نیایش و ترانه‌خوانی از همه

۲ - جواهر الاسمار، تصحیح شمس آل احمد، ص ۱۷۶ - متنی از اوایل قرن هشتم هجری.

این زمزمه مرکبی است مروح ترا
 بردارد و خوش به منزل یاربرد»

کودک و موسیقی

«آورده اند که طفلی از امیرسپاهان مانده بود ، هشتاد مرد حکیم حاذق و راست اندیشه جمع شده بودند تا رشد و نجات ، و شقا و دناآت ملکزاده معلوم کنند ، و بدانند که چون پای سیرت بر تخت بلاغت نهد ، برچه سان باشد ؟ و مال کارش در رعیت داری و نیکوکاری چگونه بود ؟ آنگاه دست بیعت بر پادشاهیش دهند ، و هم در طفولیت به جای پدر بر سریر سلطنت و اورنگ مملکت نشاندند و تاج خسروی بر سر و دواج سروری دربر دهند . تا چون بزرگ شود ، حشم و خدم پدر را به چشم نیک ببیند ، و در سایه رأفت و مرحمت آسوده و مرغه دارد . حکمت همه حکما بر این جمله اقتضا کرد تا نزدیک گهواره ملکزاده ، با مهاده چند طفل دیگر ، سازهای مزامیر - چنگ - بربط - طنبور - رباب - ارغنون - گمانچه - قَبَز - صنّج خنابی - عجب رود - شاه نای - مشکک - نی عراقی - شبابه - موسیقار - و دیگر امثال واشکال آن بفرمودند تا بنواختند . . . سمعی شاهانه و سرودی عاشقانه ، در نوای خسروی به رسم در دادند .

همه شهر از ترشم پَرنوا گشت
 بریشم دام مرغان هوا گشت
 چنان شد ناله چنگ آسمانگیر
 که شد پوشیده چنگ زهره را زیر

اینچنین بزمی بساختند و بر این آئین زمزمه ای فرو کوفتند . یعنی اگر در این فرزند نجاتی و روشنی خواهد بود ، به استماع این سمع جنشی و تحرکی خواهد نمود .

اول طفل که در حرکت آمد ، همچون مرغان به زبان خویش در نغم

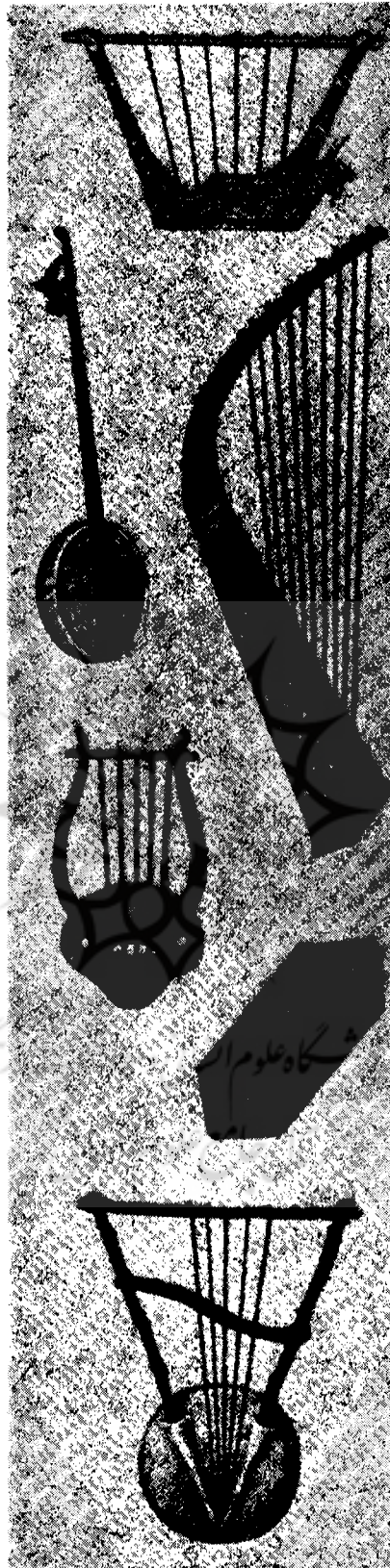
مردم زمان خود پیش می افتد ، و این هنر را به خدای آسمانها اختصاص می دهد اوست که به گفته تورات نخستین بار گروهی از نوازندگان را در عبادتگاه به نواختن وا می دارد ، و با ساز و آواز خدا خدا می گوید . . . که دنباله این بحث در جای خود بیاید .

محک مردم شناسی

«برای شناختن وجود آدمی و نیکی ر بدی و خیر و شرش ، هیچ محکی همچو نواخت موسیقی و نغمه ارغنون ، و نوای باربدی و تحنین نیکسائی نیست . چه اگر مردم را در این علم باریک شعوری باشد و معرفتی حاصل گردد ، طبعش قابل این اصول تواند بود که پرده ها را به یکدیگر آمیز کند ، و به وقت ساختنشان با هم نیامیزد ، و خلط نکند . و بداند که به شمار چند پرده است - اصل چند و فرع چند - و به انتظام چند پرده هندوی ، یک پرده پارسی مرتب می گردد . . . و میان بم و زیر و پست و بلند فرقی نهد ، و بداند که این علم تعلق به عرب دارد یا به عجم ، و واضع و مخترع آن کیست ؟ و چگونه اختراع گشت ؟ و کجا موضوع شد ؟ و نیز در حالتی که زمزمه ای به گوش رسد ، و یا آواز مزماری بشنود ، در طرب شود ، و نشاطی و اهترازی در وی پیدا گردد ، و در دل صغیرش اثر کند ، علی القطع آن کس سلیم الحواس و صحیح الجوارح بود ، و زنده دل و نیک گوهر باشد . و همین چیز دلیل و شاهد اصالت صلب و صلابت اصل است . بلکه این وجد و حالت کششی است از عالم حقیقت . و سمع همین حظ روحانی و تنفس وحدانی است . چنانکه گفته اند :

جان وقت سماع بوی دلدار ببرد
 حالت به سر پرده اسرار ببرد

سازهای زهی از روزگاران کهن



وترنم شد ، و نغمه دلایز نمود ، شاهزاده مسعود بود . و چند طفل دیگر به موافقت او در جنبش آمده بودند . و دیگران را از این غنا خبری نبود و از این صوت اثری نداشتند ، بلکه از ناخوشی در عینا بودند و گریه و بدخویی می نمودند .

فی الجمله حکما بر مقتدای حکمت و کیاست خویش شاهزاده را در خردی به مقام بزرگ نشانند ، و در طاعت و اطاعتش رسم بندگی و طریق چاکری به اقامت رسانیدند تا ملکراده به حد بلاغت رسید ، و آنچه از امور عالم داری و شرایط شهریاری او چشم داشتند بیش از آن مبدول داشت و بهتر از آن به جای آورد ...»

در مورد مخترعان موسیقی یابیانهای ساز و سرود ، داستان دیگری در همین کتاب جواهرالاسمار روایت شده با این عنوان :

« بیان کردن طوطی اصول علم موسیقی و کیفیت مزار و آواز »

چون سیمرغ زرین آفتاب در پس کوه قاف نهان گشت ، و همای سیمین ماه از نشیمن مشرق آشکار برآمد ، و برچتر فیروزه آسمان پرواز کرد ، ماه شکر همچون طاوس ، و بان مرغ دستاموز بر طوطی بلبلان آمد و گفت :

باریک هنری که دیشب بیان کرده ای ، و در دقت علم موسیقی و معرفت احوال وی شکافته - و بیان کردن و فهم کنانیدن آن مرا وعده داده ای اینک آمده ام تا یک یک را به شرح و بسط بگویم طوطی گفت : این علم یادگرفتنی است ، نوشتنی و خواندنی نیست . به خواندن بیانی ندارد ، و به غور آن کسی نرسد . بر مثال محیط عمقی دارد ، بل به منزلت چشمه ای است که هر چند بکاوند ، راحتش بیشتر و بهتر باشد ، و نهایتی نبود . فکیف در حوصله مرغی چون من سهل معلوم باشد ، که چه گنجد و چه سراید ؟

حالی آنچه از فایده طیور و پرندگان بزرگ یافته ام و شنیده ، اندک و بسیار بگویم .

ماه شکر گفت : مرغان را این علم از کجاست ؟ و مخترع این قوانین که بود ؟ و به چه طریق بیرون آورده اند ؟ طوطی گفت : ایشان گفتند که : این علم پیوسته بوده است و پراکنده بوده . کسی بر سر آن نمی شد ، و طبیعتی چنان فیاض نمی افتاد که فراهم آورد ، تا چنان شد که « حکمای فارس » ساختند ، و طرق آن را جمع کردند ...»

یادگار حکیمان فارس

« حکایت - در زمین فارس چند حکیم گرد آمده بودند به جهت آنکه بعد از ایشان ، اثر ایشان باقی ماند و آیندگان را از حکمت خویش یادکاری دهند ، و در هنر به بخل منسوب نگردند . می خواستند تا از حکمت و کفایت چیزی بنیاد کنند و بنای کاری نهند . در این مشاورت و اندیشه بودند که ناگاه صدای « چرخ دولابی » به سمع ایشان رسید ، و در گوش جان جای گرفت - که وقتی بلند بر می آمد ، زمانی پست می گشت ، ساعتی میانه بود - گفتند : ما را بهتر از این نیست که در غور این « آواز » فرو شویم و قواعدی مهمه گردانیم ، و استخراج قانونی بکنیم . چه بدین صدا هیجانی در دل پیدا می گردد ، و به ضمیر جای می یابد . امید می باشد که به اظهار این معنی ثمری و یاد کردی از ما بماند ، و بلند آوازه گردیم .

پس همه در آن مصلحت به وفاق یکدیگر غلو کردند و در بحرش فرو رفتند و بکاویدند ، و بروفق عناصر [چهارگانه] چهارگونه آواز بیرون آوردند . و به سبب آنکه این بانگها در نظر نمی آیند و مرئی نیستند « پرده » گفتندشان .

پس بر شمار ایام هفته ، هفت نوع پرده ساختند ، و در آن کار مبالغت کردند . بعد از آن به عدد ماه های سال . از هفت به دوازده رسانیدند . و از آن بگذشتند و نظر در حال « غریبان و مسافران » انداختند . بعضی را به نام شهری واقلمی و دیهی گردانیدند ، چون « حجاز و عراق و نهاوند » تا غریبی که از شهری به شهری رود ، حالی به شنیدن نام قریه و شهر خویش زمانی خوش گردد و ابتهاجی یابد .

و به جهت نواختنشان ، بعد از تجربه و امتحان فراوان ، اوقات را معین کردند تا طرب بیشتر باشد . چنانکه « ارغنون رهاوی » هنگام صبح ساختند . « چنگ حسینی » در طلوع آفتاب نواختند . در « راه راست » نیم چاشت ایستادند . « رگ بوسلیک » با چاشت راست نهادند . « زمزمه نهاوند » به وقت استوا چکانیدند . « سلسله عشاق » در هنگام پیشین (= ظهر) جنبانیدند . « طریق عراق » به وقت نماز دیگر (= عصر) نوشتند . « راه نوا » با نماز شام گذاشتند . پس از نماز شام چنگ در « سپاهان » زدند . بعد یک پاس در « راه حجاز » رفتند . نیم شب در ناله « زیر افکن » راز کردند . آخر شب در شادی گری « زیر » دیگر شدند .

و این دوازده پرده را اصل داشتند ، و از هر یکی شعبه ها کشیدند ، و آن را « ابریشم » نام کردند . به عده اهل طبع و اصحاب ذوق و خداوندان خسر ، مزامیر ساختند ، و داد آن کار به واجبی دادند . اگر در بیان کردن جمله مبالغت رود ، مطول گردد و از حصول غرض باز مانده شود ...»

۳ - جواهرالاسمار ، ص ۱۶۸ .

۴ - جواهرالاسمار ، ص ۱۷۰ و ۱۷۱ .

۵ - جواهرالاسمار ، گلچینی از صفحات

۱۷۳ - ۱۷۵ .

برخی از مفسران قرآن در تفسیر آیه ۱۹ سوره ص نوشته‌اند که تا روزگار داود نبی سازی در کار نبود و مردم تنها با ترانه خوانی آشنا بودند و در فرصتهای مناسب با خویشتن زمزمه می‌کردند تا آنکه خدا «داود را آوازی داد که هرگز پیش از او - و پس از او - هیچ کس را چنان آواز نبوده است بخوشی . او «زبور» را به هفتاد آواز و هفتاد الحان بخواندی ، که هیچ آوازی و هیچ لحنی از آن به یکدیگر نماندی» .

صدای خوش داود ، و گیرایی مضمون مزامیر شاعرانه او ، مردم را چنان مفتون می‌کند و به خدا مشغول می‌دارد که شیطان در کار گمراه کردن خالق پاک فرو می‌ماند ! ناگیر برای رهایی از این تنگنا به چاره‌اندیشی برمی‌خیزد . سرانجام پس از همفکری با فرزندان خود به این نتیجه می‌رسد که باید با سلاحی مشابه وارد کارزار شود ، تا بتواند با این پیامبر ترانه‌خوان دست پنجه نرم کند ، و بازار گرم او را بی‌رونق سازد .

اصل داستان چنین است : «هرگاه که داود «زبور» بخواندی ، نخجیران و آهوان بیامدندی و آنجا بایستادندی تا مردمان گردنهای ایشان بگرفتندی و ایشان خبر نداشتندی و خاموش همی بودندی ، و آواز داود را گوش همی داشتندی . همچنان آدمیان و پریان و مرغان و چهارپایان بیامدندی ، هفت روز هفت روز بودندی که نه طعام خوردندی ، نه شراب ، از خوشی آواز .

چون ابلیس آن را بدید حسد آمدش ، و دیوان را گفت که مرا کاری صعب پیش آمد که همه خلق روی بدو نهادند ، و مردمان روی از اونی گردانند . مگر چیزی توانیم ساختن که لختکی بدان

ماند . من خود دانم که چنان نتوانیم ساختن ، ولیکن مردمان از شهرهای دور همی آیند از بهر خوشی آواز او . چون چیزی بیابند که بدیشان لختکی طرب باشد ، مگر هم بدان بسنده کنند ، و سفرهای دراز نکنند . آنگاه دیوان همه با ابلیس گرد آمدند و حیلها ساختند تا - **ظنبور و بریط و نای و چنگ و سرنای** - و آنچه بدین ماند بساختند ، و بر لحنهای داود دستانها ساختند . . .»^۱ .

برای تکمیل این داستان شاید روا بود که گفته شود : چون کالای تازه‌ساز شیطان با استقبال مردم روزگار رو به‌رو می‌شود ، دوستداران موسیقی ، یا نغمه‌خوش ، دو دسته می‌شوند : **طرفداران نغمه داودی ، و هواخواهان ساز شیطانی!** اما چون پیامبران دل‌بیدار هیچگاه مغلوب نیرنگهای شیطانی نشده‌اند - بجز آدم که او هم با ریسمان زنش در چاه نافرمانی سقوط کرد - داود را نیز فیض روح القدس یار شد و از گسترده شدن شکاف دودستگی که در میان پیروانش ایجاد شده بود پیشگیری کرد . یعنی چون ساز را سودمند تشخیص داد حساب آن را از مخترعش - شیطان اغواگر - جدا کرد ، و ساز و سرود را با هم آشتی داد و میان این دو پیوندی استوار برقرار ساخت ، پیوندی که هنوز که هنوز است استوار مانده است .

زاده عشق

بار محبت از همه باری گران‌تر است آن می‌کشد که از همه کس ناتوان‌تر است جانا ز پهلوانی رستم سخن مگوی زیرا که عشق از همه کس پهلوان‌تر است کسانی که در ورزش‌خانه‌های سنتی ایران آمدوشد دارند یا با ورزش‌باستانی مانوسند ، این ترانه را بارها از دهان گرم مرشدها شنیده‌اند ، و در کنار آن بدنهای ورزیده آریائی به راستی باورشان

می‌شود که عشق ، از همه کس نیرومندتر است ، عشقی که برای ایرانیان فرهاد کوهکن می‌سازد و برای تازیان مجنون صحراگرد پرورش می‌دهد ، و به مردم هند «رام» نغمه‌پرداز هدیه می‌کند ، تا نام شیرین و لیلی و سینا جاودان بماند ، و سخنوران و نویسندگان را قرن‌ها مایه شعر و نثر شود . از اینجاست که هرگاه در اثری از نظم و نثر ، با نغمه‌ای پرشور ، و ناله‌ای دل‌شین بر می‌خوریم ، پس از اندکی کاوش در می‌یابیم که از سینه تنگ و گلوی فشرده عشاقی ناکام بیرون جسته ، و چون از دل برخاسته است لاجرم بردل می‌نشیند .

این رام است که در پی سینا گرد عالم می‌دود تا روزی با دل شکسته و تن خسته ، در سایه درختی زانوی غم در بغل می‌گیرد ، در جهان آشفتنگی به راز ساز پی می‌برد و به یاری آن ، نغمه‌های فراوان دردآلود و شادی‌بخش می‌آفریند . نویسنده فارسی زبان جواهرالاسمار این حکایت را چنین روایت کرده است : «هنگامی که خبر سینا به رام رسیدی دلخوش گشتی ، و پرده‌ای که گشادی نیک مطبوع و خوش‌آهنگ آمدی پرده‌ای که اصحاب طبع را خوش می‌آمد ، و در مجلس پادشاهان می‌نواختندش ، چون لبت - بهروی - تانت - و امثال آن» .

«دروقتی که نیک تنگدل و در اندوه بودی ، و هجران یار او را از پای درآوردی ، پرده‌ای از سر سوز بیستی که چندان با طرب و با نشاط و مهیج نبود . این پرده را به دست کوران و شوران و اهل محنت دادی ، چنانکه : **دهنایی و مارو و رادی و سنهوی** - و دیگر امثال آن .

پس «رام» در این کار با کوششی بلیغ و جهدی فراوان می‌بود ، و بدین بهانه خود را مشغول می‌داشت ، و هر پرده‌ای را با دیگری امتزاج دادی و با هم



نوازندگان روزگاران کهن در غرب



نوازندگان روزگاران کهن در شرق

گوجری - مراری - ملار - بسنت -
تودی - دهناسی - دیساک - بهروی -
کوره» ۷ .

گفته تورات

در کتاب تورات از ساز و سرود
مکرر سخن رفته ، اما کتاب مزامیرداود
که جزئی از آن است ، و نزدیک سه هزار
سال قدمت دارد ، در زمینه موسیقی از دیگر
بخشهای تورات غنی تر است . داود نبی
یا پادشاه ، بین سالهای (۱۰۱۲ - ۹۷۲)

۶ - تفسیر قرآن مجید ، چاپ بنیاد
فرهنگ ، تصحیح جلال متینی ، ص ۹ و ۱۰ .
۷ - جواهر الاسرار ، از ص ۱۷۶-۱۷۷
کلچین شد .

وامتداد کشد و طالب ، به مقصود نپیوندد.
وهر یکی را ساعتی و وقتی معین گردانید
تا در نواختنشان بدان هنگام راحت و
لذت پیش بود .

«رام» نام هر پرده را «راگ»
نهاد . یعنی چون این بانگهای متنوع
راگِ جان را می ربایند «راگ» باشند.
وراگها جمله - از نروماده -
این است ، و براین ترتیب : بهیرون -
تانت - گوری - گنکری - بنگال -
تورنی - بهاگه - سیدھوی - مالچی -
کهنبانچی - هندولا - دبند - سانکی -
دیوگری - بلات - اسآوری - لاری -
رادی - کندالی - بلاوی - کامیرد -
پنجری - سری راگ - میگهراک -
اندھانسی - اھیری - رامگری -

می نواختی تا « نر و ماده » شان
معلوم گشت : شش نر یافت وسی
ماده . و هر نری را به لایق
ونسبت او ، پنج ماده داد ، و وصیت
فرمود که : اول ، پرده نر را نوازند ،
و متعاقبش مادگان او را بسازند ، تا سرود
خوش آید - و ماده یکی با نر دیگری
ممزوج نشود ، که همچون امتزاج
آدمیان گرفتاری باشد - و آن هر یکی
نر و پنج ماده ، در ازدواج و اختلاط ،
هفتگان نتیجه داد که به پارسی «شعبه»
و در هندی «بهکها» می گویند . و به یک
قول «بهکها» زنان را می گویند . و آن
جمله نتایج از روی حساب ، چهل و دو
می آید .

اظهار و بیان کردن هر یک به اطالت

حساب آورد که در آن از چند نوع ساز — کوبی — بادی — زهی یاد شده ، یا به عبارت دیگر : مزامیر داود کهن ترین سندی است که شامل ساز و سرود است .

مثلاً در مزمور ۱۴۹ این کتاب اهل ایمان چنین مخاطب قرار گرفته اند : خداوند را تهلیل نمایید . سرود تازه را به خداوند بسرایید . چه مدح او در جماعت مقدسان است . اسم او را به «سرن» تهلیل نمایید . او را با رقص^۸ و دف و بربط تزمیر نمایید .

این هم مزمور شماره ۱۵۰ که آخرین مزمور کتاب مزامیر است : خداوند را تهلیل نمایید . خدایا در مقام مقدسش تهلیل نمایید . او را در فلک اقتدارش تهلیل نمایید . او را به سبب کبریایش تهلیل نمایید . او را موافق کثرت عظمتش تهلیل نمایید . او را به آواز «گرن» تهلیل نمایید . او را به «سنطور» و «بربط» تهلیل نمایید . او را به «دف» و «سرن» تهلیل نمایید . او را به «سازهای تاردار ونای» تهلیل نمایید . او را به «صنجهای نرم آواز» تهلیل نمایید . او را به «صنجهای بلند آواز» تهلیل نمایید^۹ .

اما در ترجمه فارسی کتاب مقدس، چاپ ۱۹۶۹ لندن (ص ۹۴۶ — ۹۴۷) که در صفحه عنوان آن قید شده : «از زبان های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است» در این عبارت اندک تفاوتی دیده می شود . بنابراین بجاست که اصل این ترجمه را نیز نقل کنیم تا برای خواننده تیزبین جای تردید باقی نماند ، و پژوهشگران را سودمند افتد .

مزمور صد و چهل و نهم :

هللویاه . خداوند را سرود تازه بسرائید . و تسبیح او را در جماعت



مزود — ساز محلی تونس

که هر قطعه آن «مزمور» به معنی «نای» نامیده شده ، و جمع این واژه مزامیر است که به عنوان نام اصلی کتاب مشهور شده .

بنابراین شاید بتوان مزامیر داود را در شمار کهن ترین سند مکتوب به

پیش از میلاد می زیسته ، و به روایت قرآن از جمله پیامبران صاحب کتاب بوده ، و کتابش را زبور نامیده اند ، یعنی همان کتابی که هم اکنون با نام مزامیر ضمیمه تورات است ، و مجموع آن شامل یکصد و پنجاه قطعه سرود نیایشی است ،

مقدسان. [فرزندان] اسرائیل در آفریننده خود شادی کنند. و پسران صهیون در پادشاه خویش وجد نمایند. نام او را با رقص تسبیح بخوانند. با بربط و عود^{۱۰} او را بسرایند. . . و بر بسترهای خود ترنم بکنند. . .

مزمور صد و پنجاهم:

هللویاه. خدایا در قدس او تسبیح بخوانید. در فلک قوت او او را تسبیح بخوانید. او را به سبب کارهای عظیم او تسبیح بخوانید. او را به حسب کثرت عظمتش تسبیح بخوانید. او را با دف و رقص تسبیح بخوانید. او را با ذوات اوتار و نی تسبیح بخوانید. او را با صنج‌های بلند آواز تسبیح بخوانید. او را با صنج‌های خوش صدا تسبیح بخوانید. هر که روح دارد خداوند را تسبیح بخواند. . .

سلیمان

پس از آنکه اهل ایمان با ساز و سرود داودی نیک آشنا می‌شوند، سالها با مزامیر دلنواز و نغمه سازهای گونه‌گون او عقده دل می‌کشایند، و از سراخلاص با خدای آسمانها به رازونیز می‌نشینند، دوران پادشاهی پر جلال و شکوه سلیمان فرا می‌رسد. این سلیمان فرزند داود است، در ناز و نعمت پادشاهی پرورش یافته، در خاندان پیامبری تربیت شده، و ذوق سلیم و سخن سنجی را از پدر پرنهرش به ارث برده است. در سایه این موهبت‌های طبیعی و هنرهای اکتسابی است که در کار سرودن کتاب «غزل غزلها» نیک موفق می‌شود، و برای بشریت ارمغانی ارزنده به یادگاری گذارد. مضامین کتاب سلیمان همه شعراست و تغزل، سوز و گداز است، و توصیف روی و موی و چشم و ابروی یارگریزها و جفاکار، یاری که حتی با شاه و پیامبر

هم بر سر مهر نمی‌ماند! در نتیجه سلیمانی که از همه لذایذ مادی و معنوی برخوردار است، و در مقام پیامبری، پادشاهی بر جن و انس و وحش و طیر را یدک می‌کشد! چنان در دام عشق اسیر و آتش به جان می‌شود که بی‌پرده فریاد می‌زند: ای دختران اورشلیم! شمارا قسم می‌دهم، اگر محبوب مرا یافتید وی را بگوئید که: من بیمار عشق هستم...^{۱۱}

دانیال

پس از سلیمان اندک اندک از جنبه‌های افسانه‌ای ساز و سرود کاسته می‌شود. و تاریخچه موسیقی به سبب فراوان شدن انواع سازها و پیدا شدن نوازندگان سرشناس تا حدی رنگ حقیقت به خود می‌گیرد، تا آنکه نوبت زندگی به دانیال نبی می‌رسد. این دانیال بین سالهای (۶۰۵ - ۵۳۸) پیش از میلاد می‌زیسته که در کتاب ششم عهد عتیق - معروف به کتاب دانیال، آیه ۲۹ - از وی چنین یاد شده: «این دانیال در سلطنت داریوش، و در سلطنت کوروش پارسی پیروزمی بود.» یا در باب اول همین کتاب چنین آمده: «ودانیال بود تا سال اول کوروش پادشاه.» و در آغاز باب دهم این کتاب چنین می‌خوانیم: «در سال سوم کوروش پادشاه پارس، امری بر دانیال کشف گردید.» در روزگار همین دانیال است که نبوکد نصر (= بختنصر) پادشاه بابل فرمان می‌دهد که پیکره‌ای زرین در شهر برپا کنند، و نوازندگان در کنارش آهنگی بنوازند که مردم لحظات کژنش و تعظیم در برابر آن را دریابند. نام برخی از سازهایی که در این مراسم استفاده می‌شده در تورات ذکر شده است، و علاقه‌مندان می‌توانند بدانجا رجوع کنند.

تکامل این هنر در دربارهای ایرانی - به خصوص به روزگار ساسانیان - در حدی است که از حوصله این مقال بیرون است. ارزنده‌ترین سند موجود

برای شناختن سهم ایرانیان در زمینه

۸ - رقص - بدان که کار رقص در قدیم الایام - مثل زمان حالیه - قصد از اظهار علامات فرح و سرور نبود، و بعضی برآنند که کلمه عبرانی که در مزمور شماره ۱۴۹ وارد است و به معنی رقص ترجمه شده، در عبرانی یکی از آلات طرب است. (قاموس کتاب مقدس).
۹ - تورات، ترجمه ولیم کلن، لندن (۱۸۵۹، ص ۱۱۳۱).

۱۰ - بربط عود. اسباب طرب است که مخترع آن «یوبال» بود و قوم یهود آنرا در وقت عبادت استعمال مینمودند (پید ۴: ۲۱ و ۳۱: ۲۷ مز ۸: ۲ اش ۲۴: ۸) و پس از آنکه بنی‌اسرائیل باسیری برده شدند عودهای خود را بر درخت بید در کنار نهر بابل می‌اوختند (مز ۱۳۷: ۲) و داود در نواختن عود نهایت مهارت را داشت (اسمو ۱۶: ۱۶ و ۲۳) و عود در عنوان مزمور (۵۳ و ۸۸) مذکور است و لکن جمیع علما براینکه لفظ عود در عنوان مزمور فوق همان اسباب طرب باشد اتفاق ندارند.

یوسیفس گوید که عود دارای ده تار بود و دور نیست که عود ده تاری عودی بود که از عودهای مذکوره در آیه امتیاز کلی داشت (مز ۹۲: ۳) و گاهی از اوقات عود را هشت تار بود و بدین واسطه کلمه عبرانی (شمینت) که ترجمه‌اش هشت است و به لفظ قرار تفسیر شده است (اتو ۱۵: ۲۱) و در عنوان مزمور ۶ و ۱۲ مسطور است، دور نیست که اشاره به سازی باشد که دارای هشت تار بوده است و از عودهای قدیمه و صاحب چهار تار نیز بوده است لکن اغلب آنها دارای هفت تار بوده‌اند. اما حجم عود بتفاوت بود و غالباً با دست حمل و نقل می‌شد و در وقت راه رفتن آنرا می‌زدند و هیئت و ترکیب آن نیز مختلف بود چنانکه از صورتها و نقشهای آنها که فعلاً باقی است، و در دیوار هیاکل و قبور معلوم می‌شود.

(قاموس کتاب مقدس)
۱۱ - غزل غزلها، باب پنجم، آیه ۸ - نکته‌ای که یادش در اینجا مناسب می‌نماید آن است که داود و سلیمانی که در قرآن از آنان یاد شده، پیامبرند و پاک و معصوم، اما داود و سلیمان عهد عتیق، مانند دیگر پیامبرانش در زندگی گاهی با مردم هوسباز و تدامن شباهت پیدا می‌کنند، و در نتیجه بیرون پرده عصمت قرار می‌گیرند.

تکامل موسیقی، کتاب پر حجم «موسیقی الکبیر» فارابی است، که روشن می‌سازد ایرانیان تا اول قرن چهارم هجری از لحاظ علمی و عملی در کارساز و سرود تا چه پایه پیش رفته‌اند . . .

چند نمونه از سازهای باستانی

پیش از آنکه به معرفی چند نمونه از سازهای باستانی موجود در موزه‌های شرق و غرب بپردازم، ترجیح می‌دهم به چند نکته اشاره کنم تا اگر مراکز علمی و پژوهشگران ایرانی دل و دماغی پیدا کردند، برای حفظ برخی از اسناد رو به زوالی که تا این روزگار از گزند حوادث مصون مانده‌است اقدام کنند، چه برماست که اینگونه میراث‌های مشترک فرهنگی را برای مطالعه و بررسی دقیق آیندگان گردآوری کنیم تا از سپاس و ستایش آنان بی‌نصیب نمانیم .

تابستان سال ۱۳۴۹ فرصتی پیش آمد، و چند ماهی در کشورهای عرب زبان شمال آفریقا مصاحب دانشوران و مجاور موزه و کتابخانه‌های آنجا شدم. پس از ورود به کشور تونس در کتابخانه ملی این کشور که بیست‌هزار نسخه خطی دارد به جستجو پرداختم، نخستین هدف من پیدا کردن برخی کتابهای مربوط به تاریخ علم تا قرن پنجم هجری بود، سپس آگاهی از آثار موجود ابوحماد محمد غزالی، در مخزن ارزنده تونس، ابتدا به مجلدی از چهار مجلد کتاب پر ارج «موسیقی الکبیر» ابونصر فارابی دست یافتم، آنگاه بر اثر پشتکار من و همکاری کتابشناسان تونسی این شادی به کمال رسید، یعنی همه مجلدات کتاب پیدا شد، و میکروفیلم آن در اختیار من قرار گرفت که به کتابخانه ملی ایران تقدیم داشتم.

در پی این پیروزی با عثمان کمال^{۱۲}

دانشور تونسی آشنا شدم، و ساعتها از محضر پر فیض او بهره‌ور گشتم. این مرد که سرپرست هنرستان موسیقی و رقص تونس بود، و برابری روایت کرد که زبان فارسی را نیز در نزد هانری ماسه و علامه قزوینی خوانده است، در محل کارش اسنادی را در اختیارم گذاشت که معلوم شد از سالها پیش در زمینه تاریخ علم موسیقی - و اسناد و آلات و رجال این فن - کار کرده است. هنگامی که از او پرسیدم تاکنون با چند موسیقی‌دان و چند نوع ساز آشنا شده‌اید؟ پاسخ گفت:

چون دامنه کار را محدود نکرده‌ایم تا این تاریخ زندگیمانم حدود هفتصد موسیقی‌دان مسلمان، و بیش از دوهزار موسیقی‌دان غیرمسلمان را - از چینی، هندی، ایران باستان، اروپائی و امریکائی - تهیه و تنظیم کرده‌ایم. و افزود که از سازهای برجای مانده، بیش از نهصد نمونه - اصل و عکس - به دست آورده‌ایم، که از لحاظ شباهت نیک می‌نماید که پیوند تاریخی آنها محفوظ مانده، یعنی هرجدیدی زاده قدیم است!

در مورد نقش خدایان در تکامل موسیقی، و تقلید شکل‌سازها از اندام حیوانات نیز عقایدی اظهار کرد که شیرین و دلنشین بود، اما چون این سخنش با سند و مأخذ استوار همراه نبود، باز گفتش را روا نمیدانم.

پس از تونس به مراکش (مغرب) رفتم، در کتابخانه پادشاهی این کشور نسخه‌های خطی کهنسال و منحصر، اندک نیست، نسخه‌هایی که انواع علوم قرنهای درخشان اسلامی را در بر می‌گیرد، از آن جمله کتابی است با موضوع «آلات موسیقی» از ابونصر فارابی، که موربانه آن را نیمه عمر کرده است. از این کتاب میکروفیلمی خواستم، با آنکه در هنگام اقامت در رباط پاسخ مثبت دادند،

دیگر آنکه به هنگام سفرهای دور و دراز خود، از سازهای باستانی بر جای مانده در نزد اشخاص یا در کنج موزه‌ها، مقداری فیلم و تصویر تهیه کردم که اندکی از آنها به‌موقع چاپ شد و بسیاری طعمه حوادث گردید^{۱۳}.

شاید در کتابخانه شخصی خودم از این مجموعه چیزی موجود باشد، اما مگر ممکن است در خانه‌ای که با مرگ نوجوانی دل‌بیدار و کتابخوان به ماتمکده تبدیل شده، چیزی پیدا کرد؟

به هر حال امید است حال و حوصله مناسب برای چاپ اسنادی که به این بخش از تاریخ علم در ایران مربوط می‌شود - و من فراهم آورده‌ام - پیدا شود تا حاصل عمری تلاش و تحمل دنیایی درد ورنج و ناکامی برباد نرود . . .

اینک فهرست‌وار به معرفی‌سازهایی که همراه این گفتار چاپ می‌شود می‌پردازیم.

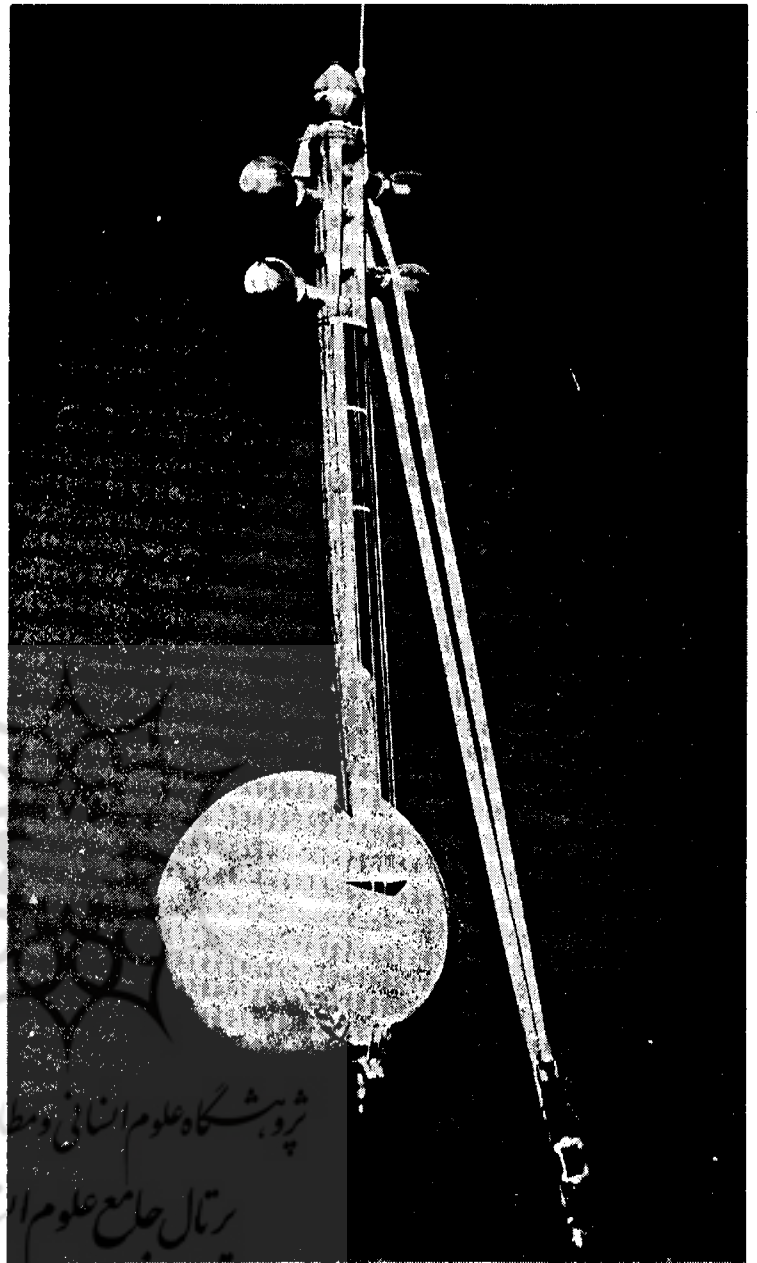
نخست باید اعتراف کرد که از هنگامی که باستان‌شناسی به صورت علم در آمده، و مردانی شایسته در این رشته به کاوش و پژوهش پرداخته‌اند، تعداد زیادی از سازهای عهد باستان، از زیر خاک یا از دست افراد نا آشنا بیرون آمده است، و زمینه بررسی آنها را تا حدی برای اهل فن آماده ساخته است. بدین سبب نویسنده یا مترجم مقاله «موسیقی در عهد باستان»^{۱۴} می‌نویسد: سازهای سه‌گانه - کوی - بادی - زهی - که از عهد باستان بر جای مانده، همچون «عود - نای - طبل» روشن می‌سازد که

ساده و ابتدایی می‌نماید ، اما روزگاری برای مردم صاحب‌دل صدایش گوشنواز و دلنشین بوده است . حتی در این روزگار گروهی که - درست یا نادرست - در شمار پیش‌کسوتان هنر موسیقی جای گرفته‌اند ، سعی دارند که با ایجاد نواهای طبیعی از ابزار و آلات طبیعی ، و خیلی ابتدائی‌تر از شاخ ، در هنر موسیقی تنوعی پدید آورند تا نغمه‌های کهنه ، نوجویان را ملال آور نشود .

۲ - سازی است که از تنه یا شاخ درختی مخصوص ساخته شده . یعنی بخشی از تنه درخت را بریده و درونش را خالی کرده‌اند تا به صورت مجوف درآید ، آنگاه دوسر آن را بسته‌اند و در یک پهلویش - به درازا - شکافی ایجاد کرده‌اند تا چون به آهنگ ضربه‌ای بر آن نواخته شود از درونش نغمه‌ای موزون برخیزد .

۳ - این ساز را می‌توان طبل یا دهل نامید که هنوز هم در شهر و روستا های مشرق زمین مورد استفاده واقع می‌شود ، با این تفاوت که نوع کهن آن را تنها از تنه درختان کهنسال و میان تهی شده می‌ساخته‌اند ، ولی ساختمان دوسرش که با پوست حیوان استوار می‌شده هنوز اصالت خود را حفظ کرده است .

۴ - این ساز کُفی است از عهد باستان ، با دو زنگ انگشتی کوچک - که معرب آن را صنج گفته‌اند - و خوشبختانه اصلش تا این روزگار محفوظ مانده است .



گمبری - ساز محلی تونس

۱۲ - این مرد کتابی به نام «پیوندهای تاریخی تونس و ایران» نوشته است که ترجمه آن را خود برعهده دارم .

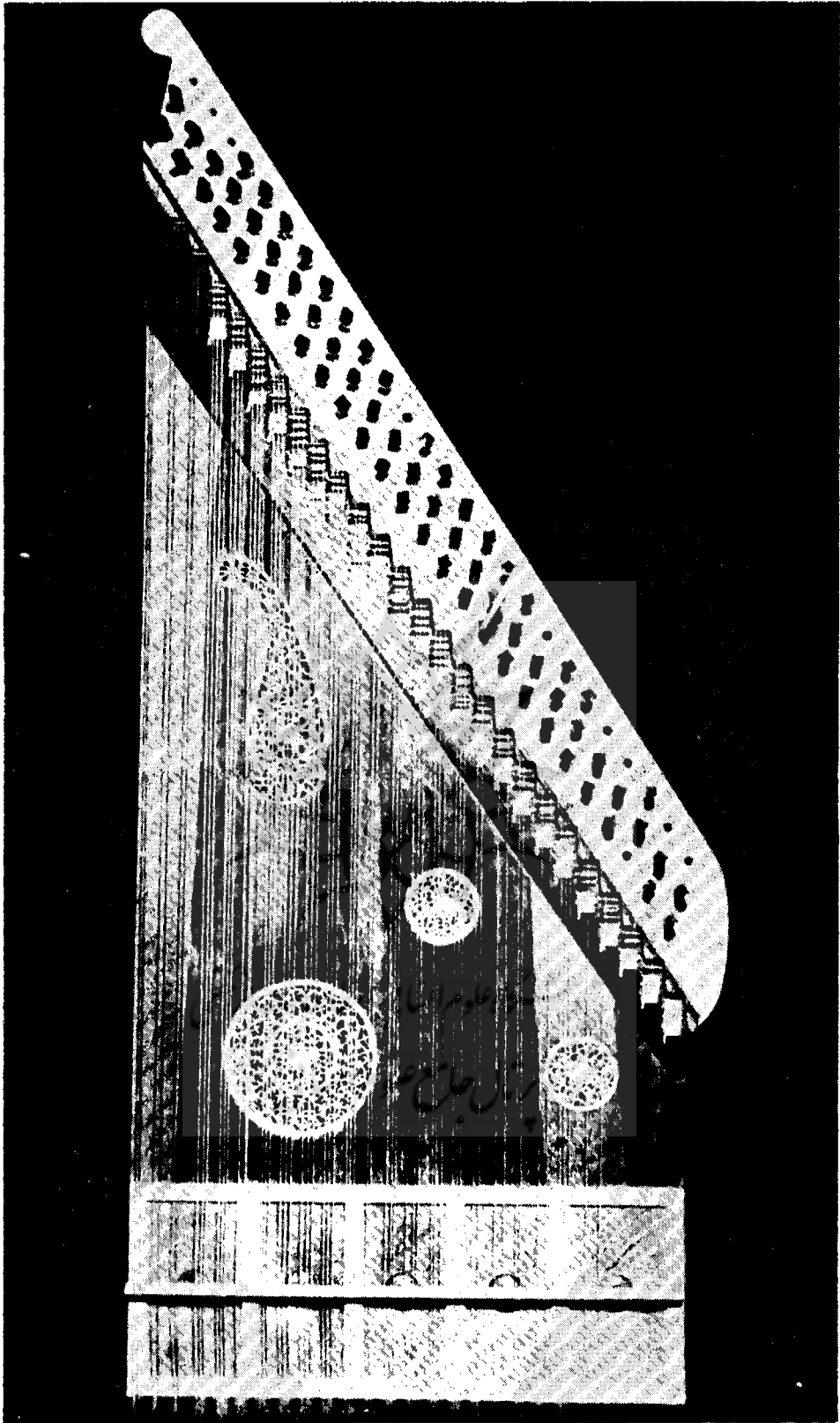
۱۳ - بدین سبب ناگزیر شدم که تصویرهای یک تا پنج این مقاله را از مجله بریدالشرق ، چاپ آلمان ، شماره هفت سال هشتم بگیرم ، و از این پس برخی از مطالب این مقاله را برای تکمیل گفتار خود ترجمه خواهم کرد .

۱۴ - فن الموسیقی علی‌الصور القدیمة ، مجله بریدالشرق ، شماره ۷ ، سال ۸ .

از هزاران سال پیش ، این سازها در میان طبقات مختلف مردم - نه تنها شهرنشینان ، بلکه حتی در میان بدویان - رایج و مرسوم بوده است .

سازهای کهن کوبی یا ضربی

۱ - این ساز عبارت است از یک شاخ گاو که با قطعه‌ای استخوان نواخته می‌شده . گرچه این آلت امروز بسیار



قانون - ساخت تونس

۵ - این ساز صنّج نام دارد ، که به گفته صاحب غیاث اللغات : معرب چنگ است ، و آن دوطبقی است که بر یکدیگر می‌زنند ، یا معرب است از واژه هندی «جهانج». با اینهمه در هندی بودن این واژه جای تردید است ، و جنس این ساز از برنز است .

۶ - آخرین ساز این مجموعه طبلی است که کاسه آن برنزی است و دهانه‌اش را با پوست حیوان استوار کرده‌اند . تردیدی نیست که تاریخ این دونوع ساز برنزی که در این دو تصویر دیده می‌شود به دو هزاروپانصد سال پیش از میلاد می‌رسد یعنی حدود چهارهزاروپانصد سال پیش از این که بشر توانسته است از اشیاء برنزی استفاده کند .

سازهای کهن بادی

سازهایی که در این مجموعه دیده می‌شود ، بیشتر از مردمی است که در آن سوی تاریخ می‌زیسته‌اند .

۱ - نخستین ساز این مجموعه - از سمت بالا - قطعه‌ای است از استخوان حیوان که تاریخ قدمت آن را دوهزاروسهصد سال پیش از میلاد حدس زده‌اند ، و گفته‌اند : این ساز مورد استفاده ساکنان بین‌النهرین ، یا مردمی که میان دورود و دجله و فرات می‌زیسته‌اند ، قرار می‌گرفته است .

۲ - نای است سرکچ که به گفته باستان‌شناسان در دورانی نزدیک به روزگار مردم ساز نخستین ، مورد استفاده مردم مصر بوده است .

۳ - سازی است از مردم یونان ، و عمرش نزدیک به دو ساز پیشین برآورده شده .

۴ - نای فازی است بایکس ، و دو دهانه ، که از یونانیان حدود چهار هزار سال پیش برجای مانده است .

۶ - سازی است برنزی ، که دوسر

و یک دهانه دارد ، و زمانش با دوساز پیشین نزدیک است .

۷ - سازی است که از مس سرخ ساخته شده ، و دارای چند جزء است . از این ساز نمونه‌ها برجای مانده و همین فراوانی سبب شده که باستان‌شناسان حدس بزنند که این ساز در میان مردم بیشتر سرزمین متمدن آن دوران رایج بوده است .

۸ - مشکلی است با دونای برنزی ، یکی برای دمیدن و دیگری برای نواختن این ساز یادگاری است از روزگار کهن رومن‌ها .

۹ - شیپوری است نیم‌دایره ، یا کمانی شکل ، که آن را میراث ژرمن‌ها دانسته‌اند .

۱۰ - نای یا شیپوری است که حدس زده‌اند از روزگاری پیش از عصر رومن‌ها برجای مانده باشد .

سازهای کهن زهی

۱ - نخستین ساز این مجموعه چنگ کوچکی است که گویا همان «لور» باشد که در مفاتیح‌العلوم از آن یاد شده - یا به اصطلاح فرنگان «هارپ یالیر» که بدنه‌اش با طلا تزیین شده . این چنگ در کاوشهای شهر برباد رفته «اور» واقع در کنار دجله پیدا شده . این شهر به روایت تورات زادگاه ابراهیم خلیل بوده ، و از مراکز مهم فرهنگ سومری‌ها به شمار می‌رفته ، اما در قرن‌ها پیش از میلاد مسیح در زیر خاک مدفون شده است . عمر این ساز را حدود پنجاهار سال تخمین زده‌اند .

۲ - طنبور یا قیثاره‌ای است ، به اصطلاح مترجمان تورات ، که به «بندولین» این روزگار شباهت دارد ، و احتمالاً میان سال‌های (۱۶۰۰-۱۳۵۰) ساخته شده ، و از سرزمین فراعنه مصر به

دست آمده است .

۳ - چنگی است از مردم یونان قدیم .

۴ - ۵ - این دو ساز زهی را نیز از مردم یونان قدیم دانسته‌اند .

۶ - چنگی است با چهار زه ، و یادگاری است از مردم مصر باستان .

اگر این سازهای سه‌گانه کهن را با سازهای ساخت این روزگار مقایسه کنیم ، ناگزیریم به این حقیقت گردن نهیم که برخی از سازهایی که امروز می‌سازند صورت تکامل یافته‌ای است از سازهای روزگار باستان ، ولی متأسفانه آثاری که گویای نغمه‌ها و آهنگهای مورد پسند مردم آن روزگار بوده باشد برجای نمانده تا با بررسی آنها روشن شود که موسیقی‌دانان امروز در تکمیل نغمه‌ها و آهنگها تا چه پایه پیشرفت کرده‌اند . با این همه می‌توان باور داشت که مردم هر عصر و زمان از شنیدن نغمه موسیقی لذت می‌برده‌اند ، و فرقی نداشته که این شادی را نوازنده هندی

با نوای نی و رقص مار ایجاد کند ، مانند تصویر شماره ۴ یا نوازندگان دوره گرد غربی به گونه‌ای دیگر دست به کارنواختن شوند ، مانند تصویر شماره ۵ .

سخن را با سه نمونه از سازهای محلی تونس به پایان می‌بریم تا روشن شود که مردم شمال آفریقا نیز با همان ساز و سرودی سروکار دارند که مشابهش در دیگر کشورهای شرقی این روزگار رایج و مرسوم است ، البته با نامهای مشابه یا متفاوت ، مانند ساز تصویر شماره ۶ که می‌زود نام دارد .

و ساز تصویر شماره ۷ که گمبیری یا (القمیری) نام دارد .

و ساز تصویر شماره ۸ که قانون است ، همان قانونی که در بیشتر کشورهای مشرق زمین با همین نام و شکل رایج و مشهور برجای مانده است .